

## نظریه علی عمل و اشکال ارتباط منطقی

مهدی ذاکری \*

استادیار دانشگاه تهران، پردیس قم

### چکیده

براساس نظریه علی عمل، دلیل عامل برای عمل، علت عمل است. افزون بر این، تبیین عمل به وسیله دلیل عامل تبیین علی است. یکی از استدلال‌های مخالفان این دیدگاه که عمدتاً فیلسوفان ویتگنشتاینی هستند، اشکال ارتباط منطقی است. اشکال این است که در رابطه علی، علت و معلول باید منطقی متمایز از یکدیگر باشند، در حالی که بر اساس نظریه علی عمل، مفهوم دلیل در عمل عمدی اخذ شده است و بنابراین بین دلیل و عمل ارتباط منطقی وجود دارد. دیویدسن سعی کرده است با تفکیک بین رویداد و توصیف آن و نیز تفکیک بین علیت و تبیین علی به این اشکال پاسخ دهد. در این مقاله روایت‌های مختلف اشکال و پاسخ‌های آن بررسی می‌شود.

**کلید واژه ها :** فلسفه عمل، نظریه علی عمل، دلیل، علت، داند دیویدسن

### ۱. مقدمه

عمل چیست؟ کدام ویژگی عمل را از رویدادی که صرفاً برای کسی اتفاق می‌افتد متمایز می‌کند؟ برای اینکه رویدادی که از کسی سر می‌زند عمل به شمار آید، باید عمدی باشد و عمدی بودن آن به این است که عامل دلیلی برای انجام این کار داشته باشد و آن کار را به این دلیل انجام داده باشد. دلیل عامل معمولاً مرکب است از یک

میل و یک باور؛ میلی که هدف را مشخص می‌کند و باوری که وسیله رسیدن به آن هدف را معلوم می‌کند. آن وسیله کاری است که شخص باید انجام دهد تا آن هدف تحقق پیدا کند. این دیدگاه درباره عمل دیدگاه دیویدسن (ر. ک : دیویدسن ۱۹۸۰، ۴۳-۶۱) است.

فارغ از اینکه آنچه گفتیم تعریف یا مشخصه عمل محسوب شود یا نه و عمدی بودن عمل به واسطه رابطه آن با دلیل عامل باشد یا نه، بیشتر فیلسوفان این نکته را می‌پذیرند که عمل مسبوق به دلیل یا انگیزه‌ای است که انجام آن را دست‌کم از منظر عامل توجیه یا عقلانی می‌کند. به عبارت دیگر، تبیین عمل به وسیله دلیل تبیین عقلانی است. مسئله‌ای که محل اختلاف بین فیلسوفان است این است که آیا بین دلیل و عمل رابطه علی نیز وجود دارد و آیا تبیین عمل به وسیله دلیل، علاوه بر تبیین عقلانی، تبیین علی نیز هست یا نه.

سنت علی که از ارسطو آغاز می‌شود، توسط هابز و هیوم ادامه می‌یابد، به دست میل و همپل رشد می‌کند و به دیویدسن می‌رسد. بنابراین، یوزیتویست‌های منطقی از جمله مهم‌ترین طرفداران نظریه علی عمل هستند. از سوی دیگر، فیلسوفان ویتگنشتاینی عمدتاً با این نظریه مخالفند. مهم‌ترین و قوی‌ترین اشکالی که فیلسوفان ویتگنشتاینی به نظریه علی عمل وارد کرده‌اند اشکال ارتباط منطقی<sup>۱</sup> است. در این نوشته سعی می‌کنم این اشکال را همراه با پاسخ‌هایی که طرفداران نظریه علی به آن داده‌اند بررسی کنم.

## ۲. اشکال ارتباط منطقی و نظریه علی عمل همپل

از آنجا که مخالفان این نظریه، اشکال ارتباط منطقی را ابتدا به نظریه علی عمل همپل وارد کرده‌اند، برای فهم بهتر این اشکال خوب است نگاهی به نظریه علی عمل همپل بیندازیم. همپل الگویی را برای تبیین بسط داد که آن را از هیوم و میل به ارث

برده بود. در نتیجه دیدگاه هیوم درباره علیت، سنتی درباره تبیین علمی رواج یافت که بر اساس آن، تبیین علمی، استدلالی است که در آن، گزاره توصیف کننده واقعیت که باید تبیین شود از مقدماتی اخذ می شود که دست کم یکی از آنها قانون طبیعت است. لب این الگوی تبیین که به نام الگوی قانون فراگیر<sup>۱</sup> شناخته می شود، این است که تبیین علمی نشان می دهد پدیده ای که قرار است تبیین شود باید نتیجه قوانین عام طبیعت باشد. به عبارت دیگر، وقوع یک رویداد زمانی تبیین می شود که آن رویداد ذیل قانون طبیعی قرار گیرد یا قانون آن را پوشش دهد.

الگوی قانون فراگیر همپل همه انواع مختلف تبیین علمی را تابع الگوی واحدی می داند. او این الگو را میان تبیین های انواع پدیدارها (اعم از رویدادها، قوانین، ویژگی ها، گرایش ها، رفتار حیوان و عمل انسان) در انواع علوم (اعم از تاریخ، زیست شناسی، فیزیک، جامعه شناسی، روان شناسی و شیمی) مشترک می داند. از این رو، تفاوت اساسی ای بین تبیین فیزیکی یا شیمیایی یک رویداد، و تبیین روانشناختی یا تاریخی عمل انسان وجود ندارد.

همپل می خواهد نشان دهد که تبیین عمل با دلیل عامل همان ساختار تبیین علمی را دارد یعنی تبیین علی است: «تبیین عمل... اگر به نحو مناسبی تفریر شود، مطابق با شرایط تبیین علی است». (همپل ۱۹۶۵، ۲۵۵)

تبیین علی از الگوی قانون فراگیر تبعیت می کند و قانونی لازم دارد:

تبیین علی نوعی از تبیین قیاسی قانونی است؛ زیرا اگر قوانین عامی وجود داشته باشند که رویداد یا دسته ای از رویدادها را به گونه ای به "اثری" مربوط سازند که با فرض توصیفی از رویدادهای مقدم، وقوع اثر را با کمک قوانین بتوان استنتاج کرد، می توان گفت که اولی علت دومی است. (همپل ۱۹۶۵، ۳۰۱ - ۳۰۰)

پشتوانه این الگوی تبیین، این اصل عام است که چیزی جز قانون عام طبیعت، که یک شرطیه کلیه است، و صدق آن نه ضروری است، و نه پیشینی، نمی تواند

امکان تبیین موجه واقع شدن رویداد خاصی با ذکر رویداد دیگری به عنوان علت آن را فراهم کند. به این ترتیب، این الگو کاملا با دیدگاه هیومی علیت سازگار است، دیدگاهی که می‌گوید رابطه علی در نهایت مصداقی از یک نظم عام طبیعت است. مهم‌ترین مخالفت با این نظریه، مخالفت با آن بخشی از آن است که می‌گوید بین تبیین رویدادهای طبیعی و تبیین عمل انسان تفاوت منطقی وجود ندارد. فیلسوفان بسیاری با این فرض مخالفت می‌کنند. آنها این دو نوع تبیین را متفاوت می‌دانند و الگوی همپل را برای تبیین رویدادهای طبیعی مناسب می‌دانند، اما برای تبیین عمل انسان نه. عمده مخالفت‌ها با نظریه همپل از ناحیه ویتگنشتاینی‌ها، از جمله دری و فن‌ریخت است.

ویتگنشتاینی‌ها معتقدند تبیین عمل با دلیل هرگز نمی‌تواند تبیین علی باشد و از الگوی قانون فراگیر تبعیت کند: «تبیین رفتار جزئی انسان آن گونه که معمولا در تاریخ ارائه می‌شود ویژگی‌هایی دارد که الگوی قانون فراگیر را به شدت نامناسب می‌سازد.» (دری ۱۹۵۷، ۱۱۸) دیدگاه دری این بود که تبیین عمل با دلیل نوع خاصی از تبیین یعنی تبیین غیرعلی است. اکنون در این زمینه باید به استدلالی که ویتگنشتاینی‌ها اقامه می‌کنند تا نشان دهند که دلیل نمی‌تواند علت عمل باشد توجه کنیم. این استدلال که به عنوان استدلال ارتباط منطقی معروف است، همان اشکال بر نظریه علی عمل را تشکیل می‌دهد.

خلاصه استدلال این است که علت و معلول باید منطقا متمایز از یکدیگر باشند. دو چیزی که با یکدیگر ارتباط علی دارند نمی‌توانند با یکدیگر ارتباط منطقی داشته باشند. اما بین حالات ذهنی (اراده، قصد و غیره) که علت عمل دانسته می‌شوند و انجام عمل ارتباط منطقی وجود دارد. بر این اساس، توصیف زوج میل و باور (یا قصد) با توصیف عمل ارتباط مفهومی یا تحلیلی دارد، در حالی که رابطه بین علت و معلول باید تجربی یا تالیفی باشد. مثلا اگر م میل به چیزی باشد و ب باور به این باشد که با انجام عمل ع آن چیز حاصل می‌شود، در این صورت م و ب به نحو تحلیلی مستلزم

ع هستند. در نتیجه گزاره‌ای که در آن م و ب به شخص الف نسبت داده می‌شوند منطقا یا به نحو تحلیلی مستلزم این گزاره است که الف ع را انجام خواهد داد. پس انجام عمل نمی‌تواند معلول حالات ذهنی باشد. به بیان دیگر، حالات ذهنی نمی‌توانند علت و حتی جزء علت عمل باشند.

### اشکال تیلور و مالکم

تیلور (۱۹۶۴) و مالکم (۱۹۶۷) با تمسک به این استدلال، علی بودن هر تبیین التفات‌گرایانه<sup>۱</sup> از عمل را ناممکن دانسته‌اند. مراد از تبیین التفات‌گرایانه عمل هر تبیینی است که عمل را با تمسک به یک یا چند حالت از حالت‌های التفاتی عامل تبیین می‌کند. مثلا سعید به رقیب حمید پول داد چون می‌خواست به رقابت خاتمه بدهد و فکر می‌کرد با پرداختن پول به رقیب حمید به این هدف تحقق خواهد بخشید. خواستن، میل، باور و قصد حالات التفاتی‌اند و در این بحث تفاوتی نمی‌کند که عمل با توسل به کدام یک از این حالات تبیین شود. بحث اصلی در این اشکال این است که تبیین عمل با توسل به میل و باور عامل می‌تواند قانون‌مند باشد یا نه، به عبارت دیگر، می‌تواند تلویحا متضمن اندراج عملی که تبیین می‌شود تحت یک تعمیم قانون‌مند باشد یا نه. منظور از قانون در اینجا این است که اولا موید شرطی‌های خلاف واقع باشد و ثانیا قدرت تبیین‌گری داشته باشد.

تیلور و مالکم در این نکته توافق دارند که تبیین‌های علمی رایج از عمل، علی هستند. البته، حتی اگر آنها تبیین‌های علمی رویدادها را علی نمی‌دانستند، این تاثیر چندانی در ضعف و قوت موضع آنها مبنی بر اینکه تبیین‌های التفاتی عمل نمی‌توانند علی باشند نداشت؛ زیرا نکته اساسی استدلال آنها این است که ناممکن بودن تبیین علمی عمل انسان را نشان می‌دهد. مدعای تیلور و مالکم این است که ارتباط بین

1 intentionalistic explanation

حالات التفاتی و عملی که تبیین می‌کنند نوعی ارتباط منطقی و ناسازگار با ارتباط علی یا قانون مند است.

به بیان تیلور، تفاوت تبیین‌های التفاتی با تبیین‌های علی این است که تبیین‌های علی به قوانین علی متمسک می‌شوند، اما تبیین‌های التفاتی نه. با تبیین‌های علی ما رفتار را با این قانون تبیین نمی‌کنیم که با حفظ سایر شرایط، قصد کردن الف انجام الف را در پی دارد، زیرا بخشی از معنایی که از "قصد کردن الف" منظور می‌کنیم این است که، در غیاب عوامل دخالت‌کننده، انجام الف در پی آن می‌آید. اگر من حتی در غیاب موانع یا سایر عوامل خنثی‌کننده، باز هم نمی‌توانستم الف را انجام دهم، در این صورت، نمی‌توانستم بگویم من الف را قصد کرده‌ام. بنابراین قصد من تقدم علی بر رفتار من ندارد. (تیلور ۱۹۶۴، ۳۳)

مالکم هم از مقدمات مشابهی نتایج مشابهی اخذ کرده است:

یک صورت معمولی اصل هدف‌مندی<sup>۱</sup> این است: اگر شخصی به م میل داشته باشد و باور داشته باشد که رفتار ر برای م لازم است، او ر را انجام خواهد داد مگر اینکه عوامل مزاحمی وجود داشته باشند. این ارتباط بین میل و رفتار بخشی از معنای "میل داشتن" یا "خواستن" م است. براساس این ارتباط معنایی، اصول هدف‌مندی پیشینی‌اند. (مالکم ۱۹۶۷، ۱۰۲)

خلاصه اینکه اگر انجام دادن عمل الف را توسط کسی با گفتن اینکه او دارای میل به م بود، یا م را می‌خواست، یا عمل الف را به قصد تحقق م انجام داد، تبیین کنیم، تیلور و مالکم منکر این هستند که ما این عمل را ذیل "قانونی" قرار داده باشیم.

بنابراین استدلال تیلور و مالکم برای مدعای ارتباط منطقی به شکل زیر است:

۱. اصل هدف‌مندی به واسطه ارتباط معانی صادق است، به طور مشخص، به

سبب اینکه بخشی از منظور ما از اینکه می‌گوییم مقدم آن محقق شد، در غیاب

عوامل مزاحم، این است که نتیجه آن هم محقق خواهد شد. از این رو

۲. صدق اصل هدف‌مندی پیشینی است.

۳. یک قضیه نمی‌تواند هم پیشینی و هم امکانی<sup>۱</sup> باشد. بر اساس ۲ و ۳

۴. اصل هدف‌مندی غیرامکانی است. پس

۵. اصول هدف‌مندی نمی‌توانند قوانین (علی) باشند.<sup>۲</sup>

برای ارزیابی این استدلال اولین چیزی که باید معنای آن روشن شود "پیشینی" است. تیلور از تعبیر "بخشی از آنچه منظور می‌داریم" به گونه‌ای استفاده می‌کند که این را القا می‌کند که منظور او از پیشینی در اینجا تحلیلی است. مالکم نیز از اصول هدف‌مندی به عنوان صادق برحسب "ارتباط معنایی" سخن می‌گوید که این نیز مؤید همین برداشت است. منظور از قضیه تحلیلی قضیه‌ای است که بر حسب معانی واژگانی که در آن بیان شده صادق است و با جایگزینی کلمات مترادف قابل تحویل به حقایق منطقی است.

اما اصل هدف‌مندی به معنایی که در بالا گذشت تحلیلی نیست؛ اگر هم به این معنا تحلیلی باشد، اگر به نوع ارتباط معنایی‌ای که تیلور و مالکم و دیگران بر اساس آن گفته‌اند که اصل هدف‌مندی پیشینی است دقت کنیم، این ارتباط معنایی این نتیجه‌گیری را توجیه نمی‌کند که اصل هدف‌مندی چنان جایگاه منطقی‌ای دارد که ناسازگار با قانون‌مندی آن باشد.

نکته‌ای که ابتدا باید به آن توجه کنیم تعبیر «بخشی از آنچه ما از "الف" منظور می‌کنیم "ب" است» است، که در آن الف و ب تعبیرهای زبان طبیعی‌اند. می‌توانیم بگوییم معنای این تعبیر این است که اگر از ما معنای "الف" را بپرسند، یکی از چیزهایی که خواهیم گفت، یا باید بگوییم، "ب" است؛ مثلاً بخشی از معنای "عزب" فرد ازدواج نکرده است. نکته این است که معنای "عزب" تقریباً "فرد بالغ مجردی

1 contingent

۲ ادی به این استدلال پاسخ گفته است. من در بررسی این استدلال از پاسخ ادی بهره بردم. رک: Audi, Robert, Action, Intention and Reason, London and Ithaca : Cornell UP, 1993.

که هرگز ازدواج نکرده" است و "فرد ازدواج نکرده" بخشی از آن است. اکنون با این تفسیر از مفهوم «بخشی از آنچه ما از "الف" منظور می‌کنیم "ب" است» روشن نیست که بخشی از معنای «شخص ش م را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» این باشد که در غیاب عوامل مزاحم، ش عمل ع را انجام خواهد داد. یقیناً اگر از افراد عادی بخواهید معنای گفته‌ای مانند «شخص ش م را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» را توضیح بدهند، احتمالاً بسیار تعجب خواهند کرد و سردرگم خواهند شد، در حالی که اگر از معنای "عزب" بپرسیم چنین متحیر نخواهند شد. ممکن است بعد از تامل یا کمک پرسش‌کننده، چیزی شبیه «ش عمل ع را در غیاب عوامل مزاحم انجام خواهد داد» را نتیجه بگیرد، اما این به هیچ وجه به معنای تحلیلی بودن نیست. این مشکل را هم اضافه کنید که خود اصطلاح "عوامل مزاحم" شامل انبوهی از معنا است.

البته، از این واقعیت که افراد نمی‌توانند معنا و منظورشان از "الف" را بدون کمک کسی توضیح دهند، نتیجه نمی‌شود که "ب" بخشی از معنا و منظورشان از "الف" نیست؛ اما آنچه نتیجه می‌شود این است که «اگر الف آنگاه ب» را نمی‌توان به همان معنایی که «اگر ش عزب است، پس ش فرد ازدواج نکرده‌ای است» را تحلیلی می‌دانیم، تحلیلی دانست؛ معنای درست دیگری از تحلیلیت هم وجود ندارد که شرطی‌هایی مانند اصل هدف‌مندی را بتوان به آن معنا تحلیلی دانست. اگر به جای "عزب"، "فرد بالغ ازدواج نکرده" را که (فرضا) معنا و منظور ما از "عزب" است بگذاریم، می‌توانیم «هر عزبی ازدواج نکرده است» را به این حقیقت منطقی تحویل ببریم که هر فرد ازدواج نکرده‌ای ازدواج نکرده است؛ اما معنا و منظور ما از تعبیرهایی به صورت «شخص ش م را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» چیست، تا با جایگزینی مشابهی در اصل هدف‌مندی مالکم بتوانیم به یک حقیقت منطقی برسیم؟ به نظر می‌رسد چنین جایگزینی‌ای امکان‌پذیر نباشد. به این ترتیب، اولاً، مدعیان ارتباط منطقی نمی‌توانند صرفاً ادعا کنند که بخشی از معنای



### نظریه علی عمل و اشکال ارتباط منطقی

«شخص ش م را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» این است که در غیاب عوامل مزاحم شخص ش عمل ع را انجام خواهد داد؛ بلکه باید به نفع آن استدلال کنند. ثانیاً، و مهم‌تر اینکه، از آنجا که اصل هدف‌مندی مالکم یقیناً به معنای دقیق تحلیلی نیست، تیلور و مالکم باید به نفع این مدعیان استدلال کنند که پیشینی بودن این قضیه - به معنایی که آنها می‌گویند یعنی اینکه به حسب معنا صادق است - مستلزم این است که نمی‌تواند قانون‌مند باشد.

تیلور و مالکم به نفع این مدعی دوم استدلال نکرده‌اند؛ ظاهراً فقط صدق آن را فرض گرفته‌اند، در حالی که کاذب است. فرض کنیم که اصل هدف‌مندی مالکم بخشی از معنای «شخص ش م را می‌خواهد و باور دارد که انجام عمل ع برای تحصیل م لازم است» را بیان می‌کند و در نتیجه برحسب معنا صادق است، با این حال می‌تواند قانون‌مند باشد. این مطلب را می‌توان با ملاحظه برخی از قضایای قانون‌مندی نشان داد که در عین حال بیان‌کننده بخشی از معنای مقدمات خود هستند.

محمول "مغناطیسی است" را به عنوان بخشی از نظریه الکترومغناطیسی در نظر بگیرید. فرض کنید بپرسند منظور از اینکه چیزی مغناطیسی است چیست؟ مطمئناً به درستی می‌توان پاسخ داد که بخشی از معنای آن (در سیاق نظریه الکترومغناطیسی) این است که (اگر مانعی نباشد) آن چیز نیرویی به آهنی که در تماس با آن است وارد می‌کند. هم‌چنین ممکن است گفته شود (با فرض عدم مانع) اگر آن چیز از درون یک حلقه فلزی گذرانده شود، در آن حلقه جریانی تولید خواهد کرد؛ تعمیم‌های دیگری هم هستند که می‌توان گفت بخشی از معنای "مغناطیس" را بیان می‌کنند. در این موارد، ناآگاهی از این تعمیم‌ها دلیل خوبی است برای اینکه بگوییم از منظر نظریه الکترومغناطیسی، شخص واژه "مغناطیس" را نمی‌فهمد یا دست‌کم به خوبی نمی‌فهمد. مثلاً فرض کنید هرچند شخص ش می‌گوید که م مغناطیس است، ولی وقتی از او می‌پرسند چرا به آهنی که در نزدیکی آن قرار دارد نیرویی وارد نمی‌کند، او

این سوال را بی‌ربط می‌داند. او می‌توانست بگوید م بسیار ضعیف است یا به یک عامل مزاحم اشاره کند؛ اما اگر او نتوانست ربط سوال را دریابد، دلیل خوبی داریم برای اینکه او از واقعیت روشنی درباره مغناطیس‌ها بی‌اطلاع است، و معنای "مغناطیس" را هم نمی‌فهمد.

به نظر می‌رسد بخشی از مفهوم مغناطیس این است که، در غیاب موانع، نیرویی بر آهنی که نزدیک آن است وارد می‌کند. اگر این بخش از قلم می‌افتاد، مفهوم ما از مغناطیس تغییر می‌کرد. با این حال، "مغناطیس" واژه‌ای در نظریه مغناطیسی با نقش مهمی در علوم فیزیکی است، و تعمیم بالا نه تنها دقیقاً تحلیلی نیست، بلکه وقتی همراه با دست کم یک قضیه دیگر در نظر گرفته می‌شود که راه منطقی مستقل و قابل اعتمادی برای تعیین اینکه چیزی مغناطیس است یا نه ارائه می‌کند، آزمون‌پذیر است. در این صورت، چرا اصل هدف‌مندی دارای همان جایگاه منطقی‌ای نباشد که اصل قانون مند مربوط کننده مغناطیس بودن به نیرو وارد کردن به آهن دارد؟ چرا این اصل هم به معنایی که تیلور و مالکم می‌گویند، مانند اصل هدف‌مندی پیشینی نباشد؟

پس تفاوتی که طرفداران مدعای ارتباط منطقی می‌خواهند بین جایگاه منطقی اصل هدف‌مندی و قضایای قانون مند اثبات کنند، وجود ندارد، و استدلال‌های تیلور و مالکم نمی‌توانند آن را اثبات کنند. در واقع، تبیین التفاتی عمل و برخی از تبیین‌های علمی شباهت‌های مهمی با یکدیگر دارند. و صرفاً از این واقعیت که بخشی از معنای "الف" "ب" است، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که تعمیم‌هایی در قالب «هر الفی، اگر عامل مزاحمی نباشد، ب است» نمی‌تواند قضیه قانون مند باشد.

خلاصه، نهایت چیزی که از اشکال تیلور و مالکم به دست می‌آید این است که با علم به میل و باور، در غیاب عوامل مزاحم، به وقوع عمل علم پیدا می‌کنیم. اما صرف اینکه از وجود باور و میل مناسب می‌توانیم وقوع عمل را نتیجه بگیریم نشان نمی‌دهد که رابطه میل و باور با عمل تحلیلی است و این مانع از قانون‌مندی است. چه بسا امکان استنتاج از الف صرفاً به واسطه ضرورت متافیزیکی باشد. در واقع این همان

چیزی است که به نظر می‌رسد، برخلاف دیدگاه هیوم، در رابطه علی وجود داشته باشد. وجود چنین ضرورتی نه تنها با علیت منافات ندارد، با آن سازگار هم هست.

## ۱. تقریر ملدن

ملدن اشکال استدلال منطقی را به بیان زیر مطرح می‌کند:

یک تبیین علی ... ویژگی اضافه‌ای از رویدادی را که بدین وسیله تبیین می‌شود ارائه نمی‌کند ... بلکه تبیینی ارائه می‌کند از این که چگونه رویدادی که ویژگی‌هایش از قبل معلوم است تحقق می‌یابد.... همچنین علت ادعایی عمل نمی‌تواند ویژگی اضافه‌ای از عمل را در اختیار قرار دهد. اما انگیزه به ما می‌گوید که شخص در واقع در حال انجام چه کاری بوده است. انگیزه، بما هو، به ما اطلاع می‌دهد که عمل بلند کردن دست در واقع عمل مطلع ساختن دیگران از این مطلب است که راننده درصدد گردش به سمتی است. به طور خلاصه، ذکر انگیزه توصیف کامل‌تری از عمل ارائه می‌کند؛ در واقع فهم بهتری از اینکه راننده در حال انجام چه کاری است ارائه می‌کند.

او اضافه می‌کند: «از بیان راننده مبنی بر اینکه او دستش را بلند کرده است تا دیگران را مطلع سازد که در شرف انجام چه کاری است، منطقی نتیجه می‌شود که او در حال علامت دادن است یا دست کم تلاش می‌کند که علامت بدهد». (ملدن ۱۹۶۱، ۸۹-۸۸)

براساس این بیان، انگیزه صرفاً توصیف جدیدی از عمل ارائه می‌کند، اما چرایی وقوع آن را نشان نمی‌دهد بنابراین عمل را تبیین علی نمی‌کند. در حقیقت، انگیزه توصیفی از عمل ارائه می‌کند که آن را در زمینه‌ای که عمل در آن انجام می‌شود قرار می‌دهد و به این وسیله، عمل عامل را عقلانی جلوه می‌دهد.

## ۲. پاسخ دیویدسن

دیویدسن همین تقریر از استدلال ارتباط منطقی را مد نظر قرار داده و به آن پاسخ

گفته است. او در پاسخ می‌نویسد:

اولاً، از این واقعیت که ارائه دلیل صرفاً عمل را توصیف مجدد می‌کند، و اینکه علت جدا از معلول است، نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که دلیل علت نیست. دلیل، که همان باور و گرایش است، یقیناً با عمل یکی نیست؛ اما، مهم‌تر اینکه، رویدادها اغلب برحسب علت‌هایشان توصیف مجدد می‌شوند. (فرض کنید کسی مصدوم باشد. ما می‌توانیم این رویداد را «بر حسب علت آن» با گفتن اینکه او سوخته است توصیف مجدد کنیم. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۱)

او می‌افزاید:

در هر حال در این ایده که روابط علی تجربی‌اند نه منطقی نکته بسیار عجیبی وجود دارد. این به چه معنا می‌تواند باشد؟ مطمئناً نه به این معنا که هر گزاره علی صادقی تجربی است. زیرا فرض کنید «الف سبب ب شد» صادق باشد. در این صورت علت ب = الف؛ با چنین جایگزینی‌ای، ما «علت ب سبب ب شد» را داریم، که تحلیلی است. صدق گزاره تحلیلی بستگی دارد به اینکه چه رویدادهایی توصیف می‌شوند؛ تحلیلی یا تالیفی بودن آن بستگی دارد به اینکه آن رویدادها چگونه توصیف می‌شوند. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۳)

در واقع، دیویدسن برای پاسخ گفتن به این اشکال، نظریه سنتی علی عمل را با برقرار ساختن دو تفکیک اصلاح می‌کند. این تفکیک‌ها عبارتند از تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها و تفکیک بین گزاره‌های علی جزئی و تبیین‌های علی کلی.

### ۱. تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها

دیویدسن مکرراً بر تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها تأکید می‌کند. او می‌گوید بدون این تفکیک سخن گفتن معمولی ناممکن می‌شود. «سخن گفتن روزمره ما از رویدادها، از علت و معلول‌ها، مستلزم استفاده مداوم از ایده توصیفات متفاوت از رویداد واحد است». (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۲۰)

تفکیک بین رویداد و توصیف آن نتیجه‌ای است که دیویدسن از نظریه‌اش درباره رویداد به عنوان امر جزئی می‌گیرد. دیویدسن رویداد را هویت جزئی موجود می‌داند و این هویت جزئی قابل توصیف به صفات مختلف است. همانطور که هر شیء جزئی‌ای را می‌توان از منظرهای مختلف به صفات مختلفی متصف کرد، برای یک رویداد واحد نیز می‌توان توصیفات مختلف ذکر کرد.

بر این اساس، خصوصیت عمل این است که رویدادی است که افراد آن را به دلیلی انجام می‌دهند. به عبارت دیگر، تفاوت عمل با رویداد صرف این است که عمل عمداً انجام می‌شود. هنگامی که دست من بدون اختیار، مثلاً در اثر ضربه بیرونی حرکت می‌کند، من دلیلی برای این حرکت ندارم و بنابراین، این رویداد عمل من نیست، بلکه یک حرکت بدنی صرف است. در مقابل، هنگامی که دستم را حرکت می‌دهم تا لیوان آب را بردارم، این رویداد عمل من است، زیرا دلیلی برای انجام آن دارم.

اهمیت توصیف در این است که رویداد را به دلیل عامل برای انجام آن مربوط می‌سازد و نشان می‌دهد که آن رویداد عمل است. به بیان دیگر، برای اینکه رویدادی عمل باشد، یعنی چیزی باشد که من انجام داده‌ام نه اینکه صرفاً برای من اتفاق افتاده باشد، باید توصیفی داشته باشد که با آن عمدی است. بنابراین عمل رویدادی است که با توصیفی عمدی است، توصیفی که با آن با محتویات حالات ذهنی‌ای که دلیل آن عمل را تشکیل می‌دهند عقلانی می‌شود. (ر.ک: اونین، ۱۹۹۱، ۴۱)

## ۲. تفکیک بین گزاره‌های علی و تبیین‌های علی

از نظر دیویدسن علیت دارای دو جنبه است. از یک جهت، علیت رابطه‌ای است بین رویدادهای جزئی فارغ از اینکه چگونه توصیف شده باشند. از جهت دیگر، علیت با رویدادهایی که به گونه‌ای خاص توصیف شده‌اند سروکار دارد. این جنبه از علیت

خود را در تبیین‌های علی نشان می‌دهد. تبیین‌های علی به توصیفات رویدادها حساسند و با تغییر توصیفات، صدق و کذب آنها نیز تغییر می‌کند.

به عبارت دیگر، دیویدسن در تحلیل علیت بین گزاره‌های جزئی علی و تبیین علی تفاوت می‌گذارد. به نظر او، گزاره‌های حاکی از روابط علی در صورتی صادقند که رویدادهایی که دو واژه جزئی از آنها حکایت می‌کنند در واقع با یکدیگر رابطه علی داشته باشند. البته رویدادهای جزئی را به انحای متعدد و متفاوت می‌توان توصیف کرد. اما از آنجا که گزاره‌ای که رابطه علی بین آنها را بیان می‌کند تنها به رابطه بین خود رویدادها بستگی دارد، صدق و کذب آن بر اثر تغییر این توصیفات تغییر نمی‌کند. ما می‌توانیم به جای علت و معلول در چنین گزاره‌ای هر یک از توصیفات مختلف آنها را قرار دهیم بدون اینکه تغییری در صدق و کذب آن گزاره حاصل شود. این امکان جایگزینی واژه‌های جزئی هم‌مصادق بدون تغییر صدق جملات شامل آنها نتیجه این مدعای دیویدسن است که علیت رابطه‌ای بین رویدادها است و رویدادها جزئی‌اند.

از سوی دیگر، تبیین علی عبارت است از تلاش برای تبیین وقوع رویدادها، یا ویژگی‌های رویدادها، بر حسب علت آنها. تبیین علی، بر خلاف اخبار از روابط علی بین رویدادها، به چگونگی توصیف رویداد حساس است. دیویدسن می‌نویسد:

ما باید بین علل و ویژگی‌هایی که برای توصیف علل پیدا می‌کنیم کاملاً تفکیک کنیم، و از این رو باید بین این پرسش که آیا گزاره‌ای که می‌گوید "یک رویداد رویداد دیگری را سبب شد" صادق است یا نه و این پرسش که آیا رویدادها به گونه‌ای توصیف شده‌اند که ما بتوانیم از قوانین یا معلومات علی دیگر، قیاس کنیم، یا استنتاج کنیم که این رابطه علی است یا نه تفکیک کنیم. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۵۵)

بر اساس این دو تفکیک، اکنون پاسخ دیویدسن به اشکال ارتباط منطقی این است که دلیل و عمل رویدادهایی‌اند که آنها را به انحای گوناگونی می‌توان توصیف کرد. اینکه بین توصیفی از دلیل و توصیفی از عمل ارتباط مفهومی و منطقی وجود دارد، منافاتی با علیت دلیل برای عمل و در نتیجه علی بودن تبیین عمل با دلیل

ندارد. می‌توان دلیل و عمل را به گونه‌ای توصیف کرد که چنین ارتباطی بین آنها وجود نداشته باشد. در حقیقت، آنچه مانع از علیت است وحدت خارجی است، یعنی برای علیت، دو رویداد لازم است که یکی علت و دیگری معلول باشد و یکی در پی دیگری بیاید، و با یافتن توصیفات مناسب می‌توان نشان داد که دلیل و عمل رویداد واحدی نیستند و بین آنها ارتباط منطقی وجود ندارد. همانطور که هر علت و معلولی را می‌توان به گونه‌ای توصیف کرد که بین آنها رابطه منطقی وجود داشته باشد و این مانع از وجود رابطه علی بین آنها نمی‌شود.

خلاصه اینکه می‌توان با یافتن توصیفات مناسبی از دلیل و عمل، نشان داد که آنها با یکدیگر ارتباط منطقی ندارند. تا اینجا می‌توان پاسخ دیویدسن به اشکال ارتباط منطقی را موفق دانست. اما برای تکمیل این پاسخ باید ببینیم آیا می‌توانیم چنین توصیفات برای دلیل و عمل بیابیم؟ این همان نکته‌ای است که دیویدسن به آن توجه داشته و به آن اشاره می‌کند: «باز، چه بسا بگویند یک دلیل یک عمل را فقط زمانی توجیه (عقلانی) می‌کند که توصیف‌ها به طور مناسبی معین شوند، و توصیف‌های مناسب منطقاً مستقل نیستند». (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۴) توصیف‌های مناسب توصیف‌هایی‌اند که در عین حال که امکان این را فراهم می‌آورند که دلیل علت عمل باشد، دلیل را از دلیل بودن باز نمی‌دارند.

به اعتقاد دیویدسن می‌توان با توصیف مولفه‌های دلیل با توصیفات فیزیکی، استقلال آنها را از عمل نشان داد. البته، بر اساس نظام فلسفی دیویدسن رویدادهای ذهنی همان رویدادهای فیزیکی با توصیفات ذهنی‌اند و بنابراین می‌توانند به توصیفات فیزیکی نیز متصف شوند.

دیویدسن از نظریه‌اش درباره رویدادها به عنوان امور جزئی و تفکیک بین رویدادها و توصیفات آنها یگانه‌انگاری غیرقانون‌مند<sup>۱</sup> را نتیجه می‌گیرد که بر اساس آن هر رویداد جزئی ذهنی یک رویداد فیزیکی هم هست. در حقیقت، تنها یک نوع

1 Anomalous monism

رویداد وجود دارد که همان رویدادهای فیزیکی‌اند، اما رویدادها علاوه بر توصیفات فیزیکی می‌توانند توصیفات ذهنی نیز داشته باشند. با این حال، بین این دو دسته توصیفات یا ویژگی‌ها رابطه‌ای قانون‌مند وجود ندارد. به این ترتیب، دیویدسن با نظریه‌پردازی جدیدی از نظریه علی عمل دفاع می‌کند.

البته این نظریه‌پردازی جدید نیز در معرض اشکالاتی است. اولاً، آیا دلیل با توصیف فیزیکی باز می‌تواند دلیل باشد؟ ثانیاً، از آنجا که دیویدسن به تبع هیوم علیت را امری قانون‌مند می‌داند، وجود رابطه علی بین دلایل و اعمال مستلزم وجود قوانین روانی - فیزیکی است در حالی که دیویدسن منکر وجود چنین قوانینی است. فیلسوفان عمل با توجه به این نکات اشکال ارتباط منطقی را به گونه‌ای بازسازی کرده‌اند که نظریه علی عمل دیویدسن را هدف قرار می‌دهد.

### ۳. تقریر فن ریخت

فن ریخت (فن ریخت، ۱۹۷۱، ۹۵ - ۹۳) روایت برجسته‌ای از استدلال ارتباط منطقی ارائه می‌کند که مشابه تقریر ملدن است با این تفاوت که فن ریخت این استدلال را ناظر به نظریه علی عمل دیویدسن تقریر کرده است. او نظریه علی عمل را در قالب سه مقدمه و یک نتیجه تقریر می‌کند:

۱. شخص ش میل م را دارد؛

۲. ش باور دارد که عمل ع بهترین وسیله برای تحقق م است.

(ق) هر عاملی که میل م را داشته باشد و باور داشته باشد که ع بهترین وسیله برای تحقق م است، در این صورت ع را انجام می‌دهد.  
پس: ش ع را انجام می‌دهد.

براساس نظریه علی عمل، (ق) یک قانون علی و توصیفی طبیعت است که قابل اطلاق بر موجودات عقلانی است و بنابراین بیانگر ارتباط علی بین دو مجموعه مستقل از رویدادها است: گرایش‌های گزاره‌ای (دلایل) و رفتار معنادار (عمل).



به اعتقاد دیویدسن، الف علت ب است اگر «قانونی وجود داشته باشد که رویدادهای محل بحث را شامل شود» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۸)، اما قوانینی که وجود آنها برای اینکه دلایل علت اعمال باشند لازم است، مطمئناً لازم نیست به مفاهیمی بپردازند که عقلانی‌سازی‌ها<sup>۱</sup> (دلایل) به آنها می‌پردازند. اگر علل یک دسته از رویدادها (اعمال) در دسته خاصی (دلایل) قرار بگیرند و قانونی وجود داشته باشد که هر گزاره علی جزئی را پشتیبانی کند، از این‌جا نتیجه نمی‌شود که قانونی وجود دارد که رویدادهای دسته‌بندی شده تحت عنوان دلایل را با رویدادهای دسته‌بندی شده تحت عنوان اعمال مرتبط سازد - دسته‌بندی‌ها حتی می‌توانند عصب‌شناختی، شیمیایی، یا فیزیکی باشند. (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۷)

در مقابل، فن‌ریخت معتقد است که (ق) یک هنجار غیرعلی، توصیه‌ای و مفهومی است که تعریف متداخلی از میل، باور و عمل ارائه می‌کند. در نتیجه (ق) دست کم یک جزء مقوم دلیل و عمل است. از این رو فن‌ریخت معتقد است که دلیل و عمل نمی‌توانند جدا از یکدیگر باشند. آنچه یک حرکت بدنی را به یک عمل تبدیل می‌کند این است که آن حرکت معنایی دارد. به نظر او، از اینجا لازم می‌آید که عمل مفهوماً (منطقاً) مرتبط با دلیل باشد. چنین ارتباطی تشکیل‌دهنده عمل به عنوان عمل (نه به عنوان حرکت بدنی) و همچنین دلیل به عنوان دلیل بامحتوا (نه به عنوان حالت فیزیکی) است. به عبارت دیگر، داشتن یک باور به معنای این است که اگر آن باور با میل خاصی ترکیب شود، شخص الزام عقلانی دارد که عمل خاصی را انجام دهد. میل هم به واسطه نقشی که در مرتبط ساختن باور و عمل دارد، محتوای خاصی دارد (و غیر از یک حالت فیزیکی صرف است). در نهایت، عمل هم تنها در صورتی عمل است که بتوان دلیلی برای آن ارائه کرد و از دلیل آن پرسید؛ در غیر این صورت، صرفاً حرکت بدنی است. خلاصه اینکه در صورتی می‌توان یک حرکت بدنی را عمل دانست که بر حسب دلیل عامل توصیف مجدد شود.

به این ترتیب، (ق) رویدادهای دارای وجود مستقل را به یکدیگر مرتبط نمی‌کند، بلکه بُعدی از یک چارچوب هنجاری را به نمایش درمی‌آورد، چارچوبی که مشخص می‌کند چه زمانی حالات خاصی را می‌توان میل و باور دارای محتوای التفاتی دانست و حرکت بدنی‌ای را عمل تلقی کرد. به عبارت دیگر، (ق) بیانگر یک ارتباط مفهومی (منطقی) است که اصل مقوم اساسی چارچوب هنجاری ما را توضیح می‌دهد، چارچوبی که ما فقط در ارتباط با آن می‌توانیم از میل و باور و عملمان سخن بگوییم. بنابراین (ق) نمی‌تواند یک قانون علی طبیعی باشد زیرا جزء مقوم میل، باور و دلیل است. در واقع، مستقل از (ق) میل، باور و دلیلی وجود ندارند که بتوانند با یکدیگر رابطه علی طبیعی داشته باشند. خلاصه اینکه استدلال ارتباط منطقی مبتنی بر دیدگاهی کل‌گرایانه درباره دلیل و عمل است و در این دیدگاه، دلیل و عمل به عنوان دلیل و عمل تنها به واسطه جایگاهی که در الگوی هنجاری روابط عقلانی‌ای مانند (ق) دارند می‌توانند وجود داشته باشند.

اشکال این است که امکان اینکه دلیل علت دانسته شود مبتنی بر این فرض است که لازم نیست میل و باور را دلیل بدانیم و عمل را عمل. در واقع اگر بخواهیم رویدادهای محل بحث را مصداق یک فرایند علی بدانیم، باید آنها را انواع فیزیکی غیرالتفاتی بدانیم، زیرا انواع التفاتی میل، باور و عمل «انعکاسی در جهان فیزیکی ندارند». معنای این مطلب این است که در مدل دیویدسن برای عمل دو تبیین کاملاً متفاوت وجود دارد که تصنعاً در یک تبیین گنجانده شده‌اند. یکی تبیین التفاتی عمل بر حسب میل و باور که تبیین غیرعلی است و عمل را به عنوان عمل با گنجاندن آن در چارچوب هنجاری‌ای که قلمرو ذهنی را تشکیل می‌دهد تبیین می‌کند. دیگری تبیین علی مؤلفه رفتاری عمل (حرکت بدنی) که به حالات روانی میل و باور به عنوان رویدادهای فیزیکی و غیرمحتوآدار که مصداق قوانین فیزیکی هستند متوسل می‌شود. در این صورت یک تبیین علی و التفاتی نداریم، بلکه دو تبیین کاملاً متفاوت

داریم، با دو تبیین کننده و دو تبیین شونده متمایز؛ یکی تبیین علی و غیرالتفاتی حرکت فیزیکی، و دیگری تبیین التفاتی و غیرعلی عمل.

#### ۴. اشکال مل

مل اشکال مشابهی به پاسخ دیویدسن به اشکال ارتباط منطقی وارد کرده است (مل ۱۹۹۲، ۱۷ - ۱۱). به نظر مل مشکل این است که نظریه دیویدسن نشان نمی‌دهد که نقش حالات التفاتی در تبیین علی عمل چگونه مبتنی بر محتوای آن حالات، یا به تعبیر دیگر، بر ذهنی بودن آن حالات است.

به تعبیر مل، پاسخ دیویدسن به استدلال ارتباط منطقی این است که علیت رابطه‌ای بین رویدادها است، فارغ از اینکه آنها را چگونه توصیف کنیم؛ در حالی که ارتباط‌های منطقی محل بحث در استدلال ارتباط منطقی ارتباط بین توصیف‌های رویدادها هستند.

به اعتقاد دیویدسن، الف علت ب است اگر «قانونی وجود داشته باشد که رویدادهای محل بحث را شامل شود» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۸). اما لازم نیست این قانون در قالب الف‌ها و ب‌ها شکل گرفته باشد. بنابراین، «قوانینی که وجود آنها برای اینکه دلایل علت اعمال باشند لازم است، مطمئناً لازم نیست به مفاهیمی بپردازند که عقلانی‌سازی‌ها (دلایل) به آنها می‌پردازند». (دیویدسن ۱۹۸۰، ۱۷)

همان‌طور که دیویدسن در جای دیگری مسئله را مطرح می‌کند، «قوانین زبانی هستند؛ و بنابراین رویدادها تنها به عنوان رویدادهایی که به نحوی توصیف می‌شوند، می‌توانند مصداق قوانین باشند، و در نتیجه در پرتو قوانین تبیین یا پیش‌بینی شوند» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۲۱۵). بنابراین چگونه می‌توانیم - در پرتو قوانین - اعمالی را که به عنوان اعمال توصیف شده‌اند با ذکر دلایل به عنوان دلایل تبیین کنیم؟

مشکل دیویدسن این است که ذهن را قانون‌مند نمی‌داند و وجود قوانین رابط بین ذهن و بدن را انکار می‌کند. بر اساس دیدگاه دیویدسن، اعمال با توصیف عمل

نمی‌توانند به نحو قانون‌مند برحسب دلایل با توصیف دلیل تبیین شوند؛ زیرا قوانین «دقیق» یا اکید که دلایل را با وصف دلیل (یا به طور کلی‌تر، به وصف ذهنی) با رویدادها با وصف عمل مرتبط سازند وجود ندارند.

این به خوبی با اصل دیگر دیویدسن سازگار است، اصل تعامل علی: «دست کم برخی از رویدادهای ذهنی با رویدادهای فیزیکی ارتباط علی دارند» (دیویدسن ۱۹۸۰، ۲۰۸). زیرا باز، روابط علی بین رویدادها منوط به این نیستند که رویدادها را چگونه توصیف کنیم. بنابراین دلایل می‌توانند علت عمل باشند، و اگر چنین باشد، قانون مناسب فیزیکی‌ای در پس آن وجود دارد که دلایل و اعمال را با توصیفات فیزیکی شامل می‌شود.

اما یک مشکل جدی باقی است زیرا بر اساس دیدگاه دیویدسن، دلیل د عمل ع عامل الف را تبیین عقلانی می‌کند، اگر و تنها اگر (۱) الف دارای د باشد، (۲) ع در پرتو د معقول باشد، و (۳) د علت ع باشد. چنین تبیینی اشکال دارد. زیرا حتی اگر د علت ع باشد، معلوم نیست که آیا داشتن آن ویژگی‌های ذهنی‌ای که د به واسطه داشتن آن ویژگی‌ها به عنوان دلیل انجام ع توصیف می‌شود، ربطی به علت آن برای ع دارد یا نه. بر اساس الگوهای سنتی تبیین عمل بر اساس باور، میل، دلیل و غیره، تبیین‌گری علی این فقرات ذهنی فی‌الجمله ناشی از محتوای ذهنی آنهاست. اما معلوم نیست دیویدسن این پیش‌فرض اساسی الگوهای سنتی را حفظ کرده باشد. حال آیا این پیش‌فرض قابل حفظ است؟

ممکن است رویداد الف که دارای ویژگی و است، سبب رویداد ب شود، بدون اینکه دارای ویژگی و بودن ربطی به علت الف برای ب داشته باشد. کیانوش با زدن ضربه‌ای محکم با یکی از هدایای تولد کیوان به سر فرهاد او را کشت. ویژگی‌های گوناگون این ضربه زدن و چیزی که کیانوش با آن به فرهاد ضربه زده است - تبر - در علت برای مرگ فرهاد دخیلند، اما نمی‌توان این را دست کم به معنای مستقیم آن درباره اینکه آن چیز هدیه روز تولد کیوان بوده است، یا اینکه آن ضربه با چنین

چیزی زده شده است، گفت. شاید ویژگی‌های روانی دلایل هم به همین نحو به عملی که آن را تبیین می‌کنند مربوط باشند.

مل سعی می‌کند با استفاده از بحث ویژگی‌های محدود و موسع<sup>۱</sup> این بحث را روشن کند، بنابراین از یک مثال استفاده می‌کند. دیوار پشتی آجری خانه رئیس من و دیواری را که آجر به آجر یا ملکول به ملکول در جهان ممکن ج با آن یکسان است در نظر بگیرید. دیوار خانه رئیس من نسبت‌های گوناگونی با اشیای خارجی دارد. مثلاً نسبتی با دیوارهای دیگر دارد که بر این اساس دیوار خانه است. فرض کنید دیوار همزاد آن در جهان ج نسبت‌های متفاوتی با اشیای خارجی دارد. مثلاً یک دیوار تنها است و در نتیجه دیوار خانه نیست. در این صورت می‌گوییم این دو دیوار به معنای محدود یکسان و به معنای موسع متفاوتند. تفاوت موسع بین دیوارها در زمان خاص در این مثال تابع تفاوت در ویژگی‌های نسبی این دیوارها است - ویژگی‌هایی که به محیط‌های هر یک از دیوارها در زمان ز وابسته‌اند. در حالی که دیوار خانه رئیس را به معنای محدود ویژگی‌هایی از دیوار تشکیل می‌دهند که در آنها با همزاد ملکول به ملکول آن شریکند.

باز فرض کنید در حالی که دیوار رئیس مرا شیخ بهایی ساخته است، دیوار همزاد آن را در ج کس دیگری ساخته است. بنابر این این دو دیوار در ویژگی‌های تاریخی هم با یکدیگر تفاوت دارند. پس دیوارها به معنای موسع متفاوتند.

ما بین قابلیت‌های علی موسع و محدود هم تفکیک می‌کنیم. چشمان من لحظه‌ای پیش بسته بودند: من جلوی کامپیوترم چرتم برده بود و همین حالا چرتم پاره شد. من آن موقع که در چرت بودم قابلیت علی آن را داشتم که نمایشگر کامپیوترم را ببینم، به این معنا که می‌توانستم به راحتی چشمانم را باز کنم و آن را ببینم. اما نمایشگر همزاد ملکول به ملکول من در جهان دیگری وقتی او خواب بود به سرعت رفته است. آیا او در این زمان ز قابلیت علی دیدن نمایشگرش را دارد؟

به یک معنا دارد. اگر در زمان ز یک نمایشگر کامپیوتر در اتاق او بود او به راحتی می‌توانست چشمانش را باز کند و آن را ببیند؛ او کور نیست. به معنای دیگر، آن قابلیت را ندارد. زیرا با فرض شرایط او در آن زمان، او نمی‌توانست نمایشگر را ببیند. قابلیت‌های علی محدود یک موجود را در یک زمان، شرایط فیزیکی محدود آن موجود در آن زمان (شرایط محدود) معین می‌کنند. قابلیت‌های علی موسع متفاوتند. این قابلیت‌ها فی‌الجملة به محیط آن موجود (و امور دیگر) بستگی دارند. بنابراین مثلاً من و همزاد من قابلیت‌های علی محدود یکسانی نسبت به دیدن یک نمایشگر داریم، اما قابلیت‌های علی موسعمان متفاوتند.

اگر به مسئله ویژگی‌های ذهنی دلیل در تبیین عمل برگردیم، به اعتقاد دیویدسن، دلیل عمل متشکل از باور و میل است. تبیین با دلیل، باور و میل مربوط را با محتوایش مشخص می‌کند. مثلاً، سعید هزار تومان گذاشت روی میز زیرا یک کیلو از شیرینی‌های خانگی مجید می‌خواست و باور داشت که با هزار تومان یک کیلو شیرینی به او می‌دهند. اکنون فرض کنید که آنچه یک عامل در یک زمان انجام می‌دهد علی‌الاصول، تنها برحسب شرایط فیزیکی آن زمان به معنای محدود آن و آنچه بر آن شرایط محدود مترتب می‌شود قابل تبیین علی باشد. (ر.ک: فودر، ۱۹۸۷، فصل ۲) بر این اساس، اگر مبنای داشتن سعید مر آن دلیل را موسع‌تر از شرایط فیزیکی محدود او باشد، داشتن او مر آن دلیل را جزء تبیین علی عمل پرداختن هزار تومان نیست.

برای اینکه دریابیم چرا آن مبانی باید موسع‌تر باشد، می‌توانیم همزاد زمین را بررسی کنیم. در آنجا همزاد سعید را می‌بینیم، یعنی یک همزاد ملکول به ملکول سعید. اما شیرینی خانگی مجید را در آنجا نمی‌توان یافت، زیرا یک ویژگی اساسی آن شیرینی این است که مجید آن را ساخته است، یعنی مجید زمین نه مجید همزاد زمین. اما یک همزاد مجید وجود دارد که شیرینی خانگی همزاد مجید را بر روی همزاد زمین می‌سازد و همزاد سعید هم همزاد هزار تومان پرداخته است تا آن را

### نظریه علی عمل و اشکال ارتباط منطقی

بخرد. سعید میلی به شیرینی مجید و باوری درباره آن دارد، در حالی که میل و باور همزاد سعید درباره شیرینی همزاد مجیدند. اما در این صورت، با این فرض رایج که ویژگی‌های التفاتی میل و باور در محتوای آنها منعکس می‌شوند، محتوای میل‌ها و باورهای سعید و همزاد سعید متفاوتند. بنابراین، میانی باور و میل داشتن آنها با محتوای محل بحث موسع‌تر از شرایط فیزیکی محدود هستند.

چه بسا از جانب نظریه علی عمل پاسخ دهند که شاید یک نوع محتوایی - محتوای محدود - وجود داشته باشد که باور و میل همزاد سعید در آن با باور و میل سعید مشترک باشند؛ نوعی محتوا که تابع شرایط فیزیکی محدود آنها است (فودر، ۱۹۸۰). اما این پیشنهاد را نمی‌توان پذیرفت. آنچه منشأ این مشکل محتوا برای نظریات سنتی تبیین عمل شده این فرض است که قابلیت علی اینجا و اکنون عامل به کلی مربوط است به شرایط فیزیکی محدود او در این زمان و آنچه بر آن مترتب می‌شود، در حالی که محتوای ذهنی نوعاً تابع موسع است. با این فرض، باور و میل که میانی آنها به جهان یا به گذشته کشیده می‌شود، نمی‌توانند نقشی در علیت عمل ایفا کنند. بر این اساس، تنها قابلیت علی مربوط قابلیت‌های محدودند و این، ربط علی ویژگی‌های التفاتی حالات و رویدادهای التفاتی را نفی می‌کند.

خلاصه اینکه آنچه علت است و توانایی علی دارد شرایط فیزیکی محدود عامل است، در حالی که دلیل امری موسع است و محتوای التفاتی، آن را موسع‌تر از صرف شرایط فیزیکی می‌کند، پس برای علیت مناسب نیست.

اگر بخواهیم اشکال فن‌ریخت را با اشکال مل مقایسه کنیم، اشکال فن‌ریخت این بود که اگر چنان‌که دیویدسن می‌گوید علت همان دلیل منتها با توصیف فیزیکی باشد، دلیل بودن دلیل از بین می‌رود، زیرا دیگر محتوای التفاتی ندارد. به عبارت دیگر، نقش محتوای التفاتی در علیت روشن نیست. اشکال مل جهت دیگر اشکال فن‌ریخت است: اگر علت همان دلیل باشد، باید محتوای التفاتی، یعنی ویژگی‌های موسع را نیز

در توانایی علی دخیل بدانیم، در حالی که توانایی علی به ویژگی محدود امور بستگی دارد، نه ویژگی موسع.

### ۵. نتیجه گیری

اشاره کردیم که مخالفان نظریه علی عمل استدلال می‌کنند که چون رابطه بین علت و معلول رابطه‌ای امکانی است، دو چیزی که با یکدیگر ارتباط منطقی داشته باشند نمی‌توانند علت و معلول باشند، پس به واسطه ارتباط منطقی بین دلیل و عمل، دلیل نمی‌تواند علت عمل باشد و تبیین عمل به وسیله دلیل را نمی‌توان تبیین علی دانست، بلکه صرفاً تبیین عقلانی است. حتی کسانی که، برخلاف هیوم، علیت را فراتر از نظم طبیعی اشیا می‌دانند و معتقدند بین علت و معلول ضرورت متافیزیکی وجود دارد، منکر ارتباط منطقی و در نتیجه، ضرورت منطقی بین علت و معلول هستند و چنین رابطه‌ای را با علیت ناسازگار می‌دانند.

چون در دوره معاصر بهترین دفاعی که از نظریه علی عمل صورت گرفته است، دفاع دیویدسن است، برای ارزیابی این اشکال به سراغ دیویدسن رفتیم. دیویدسن در این مسئله با ابداع راه‌حل جدیدی، سعی می‌کند از اشکال بگریزد. راه حل دیویدسن نظریه‌ای است درباره رویدادها که آنها را امور جزئی موجودی می‌داند که قابل توصیفات متعدد هستند. بر این اساس، رویدادهای فیزیکی دو دسته توصیفات دارند، توصیفات فیزیکی و توصیفات ذهنی. این نظریه، هم راه‌حل اشکالات نظریه علی عمل است و هم راهی برای پاسخ گفتن به اشکالات فیزیکالیسم و پذیرفتن فیزیکالیسم حداقلی و یگانه‌انگاری غیرقانون‌مند. دیویدسن می‌خواهد از توصیف رویداد به عنوان هویت واسطه بهره ببرد، هویتی که از یک سو می‌تواند ذهنی باشد و بنابراین کمک می‌کند تا دلیل به عنوان امری ذهنی علت عمل باشد و از سوی دیگر می‌تواند فیزیکی باشد تا اشکال ارتباط منطقی بین دلیل به عنوان امری ذهنی و عمل برطرف شود.



اما چنان که دیدیم راه حل دیویدسن برای این مسائل کارآمد نیست و از عهده آنها برنمی‌آید. این هویت واسطه نمی‌تواند نقش دوگانه‌اش را به خوبی بازی کند: همانطور که اشکالات مطرح شده نشان دادند، اگر دلیل به عنوان دلیل و امری ذهنی در نظر گرفته شود با عمل به عنوان امری عمدی و التفاتی ارتباط منطقی و ضروری دارد و در نتیجه نمی‌تواند علت آن باشد و آن را تبیین علی کند. از سوی دیگر، اگر دلیل راه، مطابق راه حل دیویدسن، با توصیف دیگری، یعنی با توصیف فیزیکی در نظر بگیریم، دیگر تبیین علی به وسیله دلیل نخواهیم داشت، بلکه آنچه حاصل می‌شود عبارت است از تبیین عمل به عنوان حرکتی فیزیکی به وسیله دلیل به عنوان امری فیزیکی. در نتیجه تبیین علی عمل به وسیله دلیل منتفی است. افزون بر این، آنچه در علیت دخیل است، ویژگی‌های فیزیکی محدود علت است و در این مورد، ویژگی‌های موسع دلیل، یعنی محتوا داشتن، که دلیل را دلیل می‌کند دخلی در علیت نخواهند داشت و این با ادعای علیت دلیل برای عمل منافات دارد. در نهایت به نظر می‌رسد راه حل دیویدسن برای پاسخ گفتن به اشکال ارتباط منطقی کارآمد نیست و باید راه دیگری برای دفاع از نظریه علی که از پیش فرض‌های فهم متعارف است جست.

## فهرست منابع :

- Audi, Robert (1993), *Action, Intention and Reason*, London and Ithaca: Cornell UP.
- Davidson, Donald (1980), *Essays on Actions and Events*, Oxford: Clarendon Press.
- Dray, W. (1957), *Laws and Explanation in History*, Oxford: OUP.
- Evnine, Simon (1991), *Donald Davidson*, Stanford, California: Stanford University Press.
- Fodor, Jerry (1980), "Methodological Solipsism Considered as a Research Strategy in cognitive Psychology", *Behavioral and Brain Sciences*, 3:36-37.
- Fodor, Jerry (1987), *Psychosemantics*, Cambridge: Mass: The MIT Press.
- Hempel, Carl G. (1965), *Aspects of Scientific Explanation*, New York: Free Press.
- Malcolm, Norman (1967), "Explaining Behavior", *Philosophical Review* 76.
- Melden, A.I. (1961), *Free Action*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Mele, Alfred (1992), *Springs of Action: Understanding Intentional Behavior*, New York: OUP.
- Taylor, Charles (1964), *The Explanation of Behavior*, London: Routledge and Kegan Paul; New York: Humanities Press.
- Von Wright, George Henrick (1971), *Explanation and Understanding*, Ithaca, NY: Cornell UP.